



دوشهادت نامه از جهان کارگران
(بگذار سخن بگویم / مادر جونز)



دو شهادت نامه از جهان کارگران

ناستین

بگذار سخن بگویم

نوشته: دمنیلا باریوس دو جونگارا

ترجمه: احمد شاملو - پاشائی

انتشارات: مازیار

تیر ۵۹

مادر جونز

نوشته: مری جونز

ترجمه: ع- پاشائی - محمد رسولی (محمد ایل بیگی)

انتشارات: مازیار

مرداد ۶۰

ملتی که به آزادی عشق بورزد سرانجام به آزادی دست خواهد یافت .

"سیمون بولیوار"

به تازگی دو شهادت نامه از ادبیات کارگری جهان نشر یافته است که ارزش ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران دارد .

کتاب "بگذار سخن بگویم" با زبان ساده از قهرمانانی ساده سخن می‌گوید . دمی‌زنی از معادن بولیوی که با شوهر و ۷ فرزندش در سیگلو ۲۰ یکی از مناطق معدنچی نشین زندگی می‌کند شهادت نامه زنی از طبقه کارگر که در ۹ سالگی به دنبال مرگ مادرش تنها تکیه‌گاه خانواده می‌شود . مبارزه را از پدرش که از فعالان جنبش انقلابی بود آموخته و اکنون این درد آشنا و

چراغ ۲۳۵

آشتی ناپذیر را ه او را دنبال می‌کند .

کتاب بیابگر گوشه‌ای از حقایق و زندگی طاقت فرسای مردمان گوشه‌ای از جهان است که به روایت دمنیلا رهبر زنان میلیشیای کاناوی بیان می‌شود .

یژوهشی است مستند از زندگی زحمتکشان که به علل فقر خویش آگاهند و برای تغییر شرایط موجود به مبارزه‌ای تا پای جان دست می‌زنند .

کتاب شامل چندین فصل است فصل اول و آخر آن با "مردم" آغاز و انجام می‌یابد . کلمه مقدسی برای دمنیلا ، که همواره آن را بر زبان دارد .

اثری است آشنا برای هرکسی و در هر کجا چنانکه گوئی نویسنده سرگذشت تمام محرومان جهان را رقم زده است .

قهرمانان کتاب که دمی به خاطر آنها مبارزه می‌کند مردم بی‌پناهی هستند که آهی در بساط ندارند . آنچه قهرمانان به خاطرش جان می‌سپارند از آنها دریغ می‌شود .

اما روایتگر این واقعیت که زبان گویای قهرمانان گمنام کشورش است کسی است که به خاطر دوست داشتن این مردم بارها به زندان می‌افتد ، شکنجه می‌شود ، زندگیش در معرض نابودی قرار می‌گیرد . ولی او همچنان پیگیر خستگی ناپذیر ادامه می‌دهد ، هر حرفش فریادی است که از گلوی رنج کشیدگان سراسر تاریخ شنیده می‌شود .

بارها تبعید می‌شود ولی باز به زادگاهش باز می‌گردد .

می‌گوید : " جدائی بین من و مردم امکان پذیر نیست . وقتی از خانه و کاشانه‌ام آواره شدم ، دلم یک پارچه اشک بود ، از جایی بیرونم می‌سداختند که پدر در پدر به خاطر آن جان داده بودیم از سرزمین آبا و اجدادیم آواره‌مان می‌کنند . ما در کشور خودمان نیز اجنبی هستیم " .

دمنیلا قهرمان نیست بلکه کسی است که فریادش از سایر هم‌زمانش رساتر است . و این ضرورت را حس می‌کند که باید این پیام را به زحمتکشان سراسر جهان برساند می‌گوید : " این سرگذشت خصوصی من نیست . من نمی‌خواهم از خود بگویم ، می‌خواهم از مردم بگویم . که زندگیم را بدانها بديونم و به خاطر راهنمایی و آگاهی آنهاست که حاضرم این حرفها چاپ شود " و در جایی دیگر می‌گوید : " بسیار زنان هستند که از من هم فهمیده‌تر و عاقل‌ترند و هم مسائل را بهتر درک می‌کنند . آنها به قدری کاردانند که من در مقابل آنها احساس شرم می‌کنم ، من از آنهاست که همه چیز را می‌آموزم " .

او در طی سالهای دراز مبارزه و تجربه به جایی می‌رسد که تنها ره‌رهایی طبقه خودش را رسیدن به سوسیالیسم می‌داند و این ماحصل مبارزه چندین ساله‌ایست که در راهش چه سرها بر یاد رفته است .

دمنیلا از ژرفای جهنم سیگلو ۲۰ چهره رنج کشیده معدنچیان را تصویر می‌کند و از مشکلات و ارزش‌های والای انسانهای دانا و فراموش شده شناختی دقیق به جهانیان عرضه می‌کند . از بیکی و عاقلی مردمش سخن می‌راند که چگونه این نیکی‌ها به گلوله بسته می‌شود ، سیمای مردمی او یادآور سیمای تمامی رهبران جسوری است که یک دم از تلاش در راه رهایی

طبقه خود باز نایستادند و تا آخرین فرصت به مردم خود وفادار ماندند .
می‌گوید: " روزی نیست که از مردمان چیزی نیاموزیم ، به آنها نگاه می‌کنم و به کشف
چه فرزاسگی‌ها نائل می‌آیم ، هر چه را که می‌دانم و هر چه که هستم بدهکار آنها هستم
بخصوص شهامت را که مردم به من آموختند " .

هنگامی که از زنان خانه دار که در کمیته مجتمع شده‌اند سخن می‌گوید از زن به عنوان
بخشی از جامعه که نه فراتر و نه فروتر از مردان بلکه همپای آنان و رفیق راهشان یاد می‌کند ،
رهائی از قید استثمارگران و قدرت یافتن طبقه کارگر و آزادی و استقلال ، شامل آزادی
زنان نیز خواهد شد ، باید که زن و مرد در برابر ستم ها به یکسان مبارزه کنند تا نقشه
امپریالیست‌ها نقش بر آب شود ، آنها به خدعه و نیرنگ ران را در مقابل مردان قرار
می‌دهند ، ما نباید در مقابل آنها باشیم که باید در کنار آنها و با آنها باشیم تا مبارزه را به
آخر برسانیم .

نیمی از نیروی جامعه " به عنوان زن سنتی " از سازندگی جامعه باز می‌ماند ، حاصل آن
زیانی جبران ناپذیر است که متوجه ملل زیر ستم می‌شود .

وی می‌گوید: " مبارزه ما از اوان کودکی و در گهواره آغاز می‌شود و با مرگ پایان نمی‌گیرد " .
وقتی از زندان آزاد و به دهی تبعید می‌شود ، در آنجا با نیروی عظیم زنان دهقانی که در
زندگی فرصت شناخت آنها را نداشته است آشنا می‌شود و می‌نویسد: " لزوم وحدت بین زنان
کارگر و دهقان را با تمام وجود درک کردم " .

"دمی" همپای مردان در راه بدست آوردن هدف و مبارزات به حقشان پیش می‌رود . او از
کودکی این واقعیت را دریافته است که باید به چیزی اعتقاد داشت و در راه آن ارزش مبارزه
کرد می‌گوید: لحظاتی در زندگی است که باید به خاطر اعتقاداتت بمیری تا نوده بفهمد که
ارزش آن چیر تا چه حد است و زمانی نیز می‌رسد که تا آخرین لحظه باید مقاومت کنی و
تسلیم مرگ نشوی تا حقانیت تو شناخته شود .

در کنگره سال جهانی زن در سالنهای شیک و در بسته با زسهای آلامد ، ناگهان در
می‌یابد که این کنگره‌ها دردی از آنها دوا نمی‌کند و به قول خودش آنها به دنبال راه حل‌های
آسپرنی هستند .

مشتی زن بورژوا ، در محافل بورژوائی دور از مردم برای مردم تصمیم می‌گیرند و بجای
اینکه اتحاد با مردان و لزوم وحدت و مبارزه برای رویارویی با ستم طبقاتی را حدت بخشند
به فمینیسم روی آورده‌اند دمی کلافه از این فضا تقاضای سخنرانی می‌کند و یادآور می‌شود ،
" شما از تساوی حرف می‌زنید و حال ببینید که بین من و رئیس هیئت مدیره چگونه تساوی ای
برقرار است ؟ شما از چیزی سخن می‌گوئید که در اینجا وجود ندارد . از مهمترین وظیفه زنان
در این لحظه سختی بمیان نمی‌آورید و خود را رهبران زنان می‌دانید " .

دمتیلا در انتهای کتاب به سیستم زوال یابنده سرمایه‌داری و بلزوم مبارزه با آن اشاره
می‌کند و به عنوان رهنمود برای رسیدن به تساوی راه حل را در پائین " در بین مردم " می‌بیند
خواست او و مردمش براندازی نظامی است که در آن ارزش انسانها برابر سکه‌ای ناچیز است

می‌خواهد انسان را به جایگاه والای خود بازگرداند. تا جهان خواران ننوانند بوزادان بدنیا نیامده معصوم را سرمایه آینده خود انگارند.

زمانی که برای بار دوم به زندان می‌افتد ۸ ماهه حامله است در حالی که از شدت شکنجه بیهوش شده، شش دندان‌ش هم شکسته و صورتش به ضرب پنجه بکس‌له شده است. با همسلولی خود که از تبار خود اوست در تاریکی از مردم و از مبارزه صحبت می‌کند. و رفیقش به او یاد آور می‌شود که تورهبری، باید مردم از تو یاد بگیرند و بیرو بگیرند، آن وقت دمی برضعف خود غالب می‌آید و به وظایفی که مردم به عنوان رهبر بر دوش او گذارده‌اند فکر می‌کند و بیرو می‌گیرد.

سعی می‌کنند او را تطمیع کنند، سرشار از نفرت حاضر نیست به قیمت جان چهار فرزندش با آنها سازش کند و نهایتاً این رهبر منتخب مردم دمتیلا است که از کوره‌آرمونهای سوزان سر بلند بیرون می‌آید و اینچنین‌اند رهبران واقعی مردم، که فراموش شدنی نیستند هیچ چیز آنان را نمی‌فریبید آنها مردمشان را دارند دیگر چه چیز زیباتر از این؟

اما کتاب دوم از قهرمانی صحبت می‌کند که مادر جونز نام دارد. زنی که در جوانی شوهر و بچه‌هایش را از دست می‌دهد و طی صد سال زندگی بر از مبارزه به تمام نقاط آمریکا سفر می‌کند و خانه و کاشانه‌اش جایی است که شب در آنجا بیتوته می‌کند، سرگذشت مری جونز سرگذشت دردیبار تضادهای طبقاتی است و سرکوبی و مبارزات طبقه زحمتکش و شکست‌ها و ناکامیهایشان. فریاد مری جونز در کوهها و معدنها و دشتهای و اعتصابات به خاطر تبعیض طبقاتی و نژادی طنین انداز است.

مبارزی که شب و روز نمی‌شناسد ولی راهی که مادر جونز در این کتاب ارائه می‌دهد، ایده آلیسمی است که رسیدن به آن جز با مصالحه پایان نمی‌یابد. این آن طرز تفکر آمریکائی است که همه چیز را می‌شود بدون خشونت و با سازش نمی‌توان به نتیجه رساند. در این راه او قهرمانی می‌شود که چهره او مشخص‌تر از همه‌ی مردم است. او از قهرمانی‌هایش می‌گوید غافل از این اصل که در این راه نیازی به قهرمان نیست قهرمانان خود مردمی هستند که درد سینه‌آنان را می‌شکافد، زیرا که قهرمانان را مرگی است ولی ملت قهرمان هرگز نمی‌میرد.

بار مبارزات و اعتصابات را به دوش می‌کشد، می‌اندیشد اگر او نباشد، اعتصابی صورت نمی‌گیرد، یا به خوبی پایان نمی‌یابد، او خود را منجی کارگران می‌داند.

مادر جونز می‌پندارد، طرز تفکر متفاوتی اوست که نیروی کارگران را به حرکت درمی‌آورد در بهار، تابستان، پائیز و زمستان در سفری به درازی یک زندگی به سوی هدفی به بزرگی زندگی به پیش می‌تازد، از فراز و نشیب تپه‌ها می‌گذرد و در سینه‌اش آهی است به سو سوزندگی آتشی که می‌تواند دشمن طبقاتی‌اش را خاکستر کند ولی راهی که او برای رسیدن به این هدف پیش چشم دارد ساده لوحانه و احساساتی است. و از مسیر مصالحه می‌گذرد. جامعه

خود و اطرافش رانمی‌شناسد. آگاهی او به حدی نیست که درک کند این دیو را با رفرم و سازش نمی‌توان به بند کشید، این راه از جاده خون می‌گذرد.

مری جونز دردها و مصائب مردم خود را می‌بیند ولی خود مردم رانمی‌بیند. از توانائی آنها بی‌خبر است او به پائین، به قعر زمین به درون معادن سیاه، به دل کوههای پربرف می‌نگرد، شبها و روزها و ماهها و سالها در سفر است، چشمان به تاریکی خوکرده‌اش در جستجوی روشنائی است که با آن می‌تواند چراغ زندگی زحمتکشان آمریکا را فروزان سازد، ولی راه او فردی است نه جمعی.

در اوج کارهای مردمیست‌میتینگ‌هایی در سراسر آمریکا برگزار می‌کند که افکار جهانیان را به سوی بجه‌هایی که از ۶ سالگی کار می‌کنند و در بچگی می‌میرند می‌کشاند، به همه جا سر می‌کشد، ار همه کمک می‌خواهد مگر از کسانی که باید بخواند.

چهره دولت را منزّه و پاک تصویر می‌کند، و آن را نافته جدا بافته‌ای از سیستم می‌داند او پیوستگی سیستم را درک نکرده و نمی‌داند که سردمدارانند که تعزیرگردان این سیستم‌اند. مادر جونز دولت را به جنگ با سرمایه‌داران فرا می‌خواند، از ژنرالها و رئیس جمهور کمک می‌طلبد.

این زن پرتوان و ساده دل از انترناسیونالیسم دم می‌زند در حالی که تمام اعمالش مبتنی بر ناسیونالیسمی است که جنبه شوونیستی دارد.

او به آمریکای آزاد می‌اندیشد که در آن از ظلم خبری نباشد، او می‌تواند با دولت‌کنار بیاید به شرطی که سرمایه‌داران بگذارند، با آنها بر سر میز مذاکرات می‌نشیند و کارگران را تشویق می‌کند که با جلدان خود بر سر مشکلاتشان به مصالحه برسند و این نفی مبارزه‌است. در مورد زنان مادر جونز ایده‌ی کاملاً سنتی دارد و با شاعر فارسی زبان همعقیده است که:

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران تر

می‌گوید: زنان باید سنتی باشند به بچه داریشان برسند.

بدینسان تلاش زنان را برای سازندگی جامعه نفی می‌کند.

دید مادر جونز در اثر بی‌توجهی به علم پرولتاریا بسته می‌ماند. از پند دم‌تیلای بی‌خبر است که اول بیاموز تا بتوانی درست عمل کنی، مری جونز، تنها، عمل می‌کند. در حالی که دم‌تیلای سعی می‌کند به همه جا بنگرد، بخواند، تجربه بیان‌دوزد و سپس دست به عمل بزند در پایان این معرفی کوتاه و شتابزده پیام "کلارنس دارو" در گوشها طنین انداز است که: "پیکار ما پیکار کسانی است که از پیدایش جهان تا امروز راه آزادی بشر را بیموده‌اند، هر پیشرفتی که بشریت بدست می‌آورد بهای گزافی برای آن داده است. خیلی‌ها جان خود را در این راه گذاشته‌اند تا دیگران بتوانند زندگی کنند. امروز نوبت این معدنچی‌های بی‌نیاست که وظیفه‌ی بدوش کشیدن این پرچم را بر عهده بگیرند و این نه تنها برای رهائی طبقه خودشان بلکه برای تمام بشریت است تا بتواند قدم بر پله‌هایی بالاتر و فضائی گسترده‌تر بگذارد.